

فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، سال اول، شماره ۱، زمستان ۸۷، صص ۱۳۵-۱۱۱

ISSN: ۲۰۰۸-۴۶۴۱

پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

الزامات زبان‌شناختی مطالعات میان‌رشته‌ای

احمد پاکتچی

استادیار دانشگاه امام صادق (ع)

چکیده

با تکیه بر باور امروزی در علوم مختلف انسانی در خصوص رابطه میان زبان و فکر، گسترش روابط بین‌زبانی در تماس میان رشته‌های مختلف علمی، ابزاری برای بسط اندیشه و افق‌های نگاه است که علوم در اختیار یکدیگر قرار می‌دهند. بدین ترتیب، حساسیت زبان در ارتباط علوم دریافت می‌شود و از سوی دیگر، نگرانی‌ها درباره صدماتی افزایش می‌یابد که ممکن است در اثر اختلال در روابط بین‌زبانی به وجود آید. توجه به برخی ویژگی‌های زبان علمی، مانند تفاوت نهادن میان جنبه‌های تعیینی و تاریخی، در تنظیم این روابط بسیار حساس و تعیین کننده است و تعیینی انگاشتن مفاهیم تاریخی، یا عکس آن، ممکن است نتایج مخربی را در روابط میان‌رشته‌ای داشته باشد. برخی مطالعات زیربنایی، مانند دست یافتن به نوعی تبارشناسی زبانی از زبان‌های علمی می‌تواند سلامت و ثمربخشی بیشتر برای مطالعات میان‌رشته‌ای را تضمین کند.

کلیدواژگان: استعاره، خویشاوندی زبانی، روابط میان‌رشته‌ای، روابط بین‌زبانی، ریشه‌شناسی، زبان‌شناسی تاریخی، زبان علمی، سپهر نشانه‌ای، گرت‌برداری، گونه‌شناسی، وام‌گیری.

مقدمه

دیرزمانی نیست که مطالعات میان‌رشته‌ای در محیط‌های علمی، اهمیتی مضاعف یافته و توجه محافل به این نکته جلب شده است که این گونه مطالعات می‌تواند راهگشای پیشرفت‌های شگرفی در توسعه علم باشد. از آنجا که شاخه‌های مختلف علوم زبان خود، روش‌شناسی خود، و منطق خود را دارند، در هر نوع ارتباط میان‌رشته‌ای، لازم است پل‌های لازم میان زبان، روش، و منطق ایجاد شود.

بدون توجه به این تفاوت‌های ساختاری در زبان، روش، و منطق، زمانی که علوم در گفتگو با یکدیگر قرار می‌گیرند، یکی از دو خطر وجود خواهد داشت: گاه این تفاوت‌ها به اندازه‌ای است که تفاهم در گفتگو را مختل می‌کند و ارتباط میان دو علم برقرار نمی‌شود؛ و گاه با اینکه تفاوت‌های مهمی در میان است، تفاوت‌ها به اندازه‌ای نامحسوس است که موجب این سوء برداشت می‌شود که داده‌های علمی برای علم دیگر به خوبی فهم‌پذیر است. چنین برداشتی در نهایت، به نوعی فهم معیوب و نامعتبر منجر می‌شود. خطر دوم به مراتب نگران‌کننده‌تر از خطر اول است، زیرا در فرایند ارتباط، نوعی جهل مرکب را ایجاد می‌کند که از جهل بسیط خطرآفرین‌تر است.

در مقاله حاضر، موضوع زبان مطالعه شده است، اگرچه روش و منطق نیز در جای خود باید مطالعه شود. به هر روی، باید توجه داشت که زبان در پیشاپیش هر فرایند ارتباط قرار دارد و در هر گفتگویی میان دو یا چند رشته علمی، همخوانی زبانی اجتناب‌ناپذیر است. در خصوص رویکرد زبان‌شناختی به الزامات مطالعات میان‌رشته‌ای باید گفت که زبان‌شناسی اساساً، دانشی تجویزی^۱ نیست؛ از همین رو، هنگامی که از الزامات این گونه مطالعات از منظر زبان‌شناسی پرسش می‌شود، انتظار آن است که نخست، الگوهایی زبان‌شناختی برای وصف ابعاد مختلف رابطه بین زبان‌های علمی بسط داده شود و سپس، در فضایی تجویزی، الزاماتی از آن استخراج شود. بدین ترتیب، آنچه در مقاله حاضر پی‌جویی می‌شود، الگوهایی است که بتوان در چارچوب آن، رابطه بین رشته‌های مختلف علمی را از حیث زبان تحلیل کرد و سنجید.

زبان علمی و مسئله زبان

۱. زبان و تفکر

این نکته که چه رابطه‌ای میان زبان و فکر وجود دارد، همواره محل توجه اهل دانش بوده و به ویژه در طی سده ۲۰ م، در جریان‌های فکری مختلف در جهان علم، همواره بر این نکته تأکید

^۱ Normative.

شده است که منفک کردن تفکر از زبان امکان‌ناپذیر نیست. دیگر کسی چنین تصویری ندارد که هر انسان نخست به مسئله‌ای می‌اندیشد و سپس تصمیم می‌گیرد برای به اشتراک گذاشتن آن اندیشه با دیگران، اندیشه خود را در قالب الفاظ آورد. به دیگر سخن، اگر زبان ابزاری تلقی شود، ابزاری برای فکر کردن است، نه ابزاری برای انتقال دادن افکاری که پیش‌تر بدون در میان بودن هیچ زبانی، اندیشیده شده است. به هر روی، نظریه‌پردازان مطالعات میان‌رشته‌ای بر این نکته تأکید ورزیده‌اند که طبیعت این نوع مطالعات پیوندی در شیوه تفکر یا به تعبیر روشن‌تر «تفکر همگرا» است (Still ۲۰۰۱).

در راستای رابطه میان فکر و زبان، برخی نظریات ارائه شده که اشاره‌ای به آن در روند بحث می‌تواند تعیین کننده باشد. نخست، باید به دیدگاه هومبولت^۲ و شکل کمال یافته آن توسط اندیشمندان نوهومبولتی، مانند لئو وایسگربر^۳، اشاره کرد؛ اندیشه‌ای در این راستا که هر زبان قومی / ملی را یک جهان‌بینی زبانی حمایت می‌کند که جهان‌بینی مشترک بین اهل آن زبان است. این جهان‌بینی مستقیماً در زبان، و زبان آن قوم مستقیماً در این جهان‌بینی منعکس است؛ انگاره‌ای که وایسگربر آن را «جهان‌بینی زبانی»^۴ نام نهاد (Weisgerber ۱۹۲۹; idem ۱۹۷۱).

مباحث برخاسته از تعامل سه رشته فلسفه، زبان‌شناسی، و روان‌شناسی در سده حاضر نیز بر این محور تأکید داشت که تفکر و درک منفک از زبان نیست و اینکه در هر تحلیل از رابطه فکر و زبان، این مفاهیم است که نقشی دوجانبه ایفا می‌کنند؛ مفاهیمی که از سویی، شکل دهنده به تفکرند و از سوی دیگر، در زبان بنیاد دارند (مثلاً: ۸۱: Carroll ۱۹۶۴).

طبعاً آنچه درباره زبان و رابطه آن با تفکر گفته شد، نظریاتی است که اصالتاً در خصوص زبان با معنای مشهور خود، یعنی زبان‌های قومی / ملی - مانند فارسی و انگلیسی - ارائه شده است، اما مبانی ارائه شده در آنها به گونه‌ای است که می‌توان آن را به گونه‌های دیگری از زبان، مانند زبان علمی نیز گسترش داد. به هر حال، باید توجه داشت همان‌سان که گروهی از مردم به عنوان یک قوم ممکن است با برخورداری از یک جهان‌بینی مشترک، که در محیط زیستی مشترک شکل گرفته و زیرساخت مشترکی را برای زبان آنان پدید آورده است، در چارچوب‌هایی مشابه بیندیشند، کاملاً می‌توان انتظار داشت که افراد متعلق به هر صنف خاص علمی نیز با برخورداری از نوعی جهان‌بینی مشترک، که در محیط علمی مشترک شکل گرفته و

^۲ Wilhelm von Humboldt.

^۳ Leo Weisgerber.

^۴ Sprachliche Weltanschauung.

زیرساخت مشترکی را برای یک «زبان علمی» پدید آورده است، در چارچوب‌های مشابهی اندیشه‌ورزی کنند.

بر پایه آنچه دانش امروز در خصوص رابطه میان زبان و فکر به دست می‌دهد، باید گفت که گسترش روابط بین‌زبانی در تماس میان رشته‌های مختلف علمی، این گونه نیست که در حد ابزاری برای ترجمه و انتقال داده‌های علمی به علم دیگر محدود باشد، بلکه ابزاری برای بسط اندیشه و افق‌های نگاه است که علوم در اختیار یکدیگر قرار می‌دهند.

۲. زبان علمی و زبان قومی / ملی

بر پایه آنچه گفته شد، انگاره‌هایی مانند جهان‌بینی زبانی را به همان اندازه که می‌توان در خصوص هر زبان قومی / ملی پی‌جویی کرد، برای هر زبان علمی نیز می‌توان آن را پی‌جویی کرد و به نظر می‌رسد الگوهایی مانند الگوی مطالعه نوهومبولتی بتواند در خصوص مطالعه زبان علمی نیز کارساز باشد.

فارغ از نظریه یاد شده، در فضای فیلسوفان تحلیلی نیز انگاره‌هایی پدید آمده است که می‌تواند در راستای این کارساز باشد که زبان علمی چه زبانی است و چگونه عمل می‌کند. در این باره، به خصوص، باید به نظریه بازی‌های زبانی^۵ ویتگنشتاین اشاره کرد، تا آنجا که وی باور داشت فلسفه باید خود را به وصف بازی‌های زبانی محدود کند (Wittgenstein ۱۹۶۷).

زبان‌های علمی همگی بر دوش زبان‌های قومی / ملی نهاده می‌شود و به صورت فضای زبانی درون آنها شکل می‌گیرد. این ثانوی بودگی برای زبان‌های علمی، هم مزایا و هم معایبی به همراه دارد. مزایای این رفتار، آن است که زبان‌های علمی ناچار نیستند تمام جنبه‌های هر زبان، اعم از جنبه‌های آواشناختی، سازه‌شناختی، و دستورشناختی را پدید آورند و این کار را به زبان‌های قومی / ملی احاله می‌کنند و فقط هم خود را برای توسعه مفاهیم و جنبه معناشناختی زبان مصروف می‌کنند. اینکه هرگز نمونه‌ای برای تخلف از این قاعده دیده نمی‌شود، خود بهترین گواه است بر آنکه این صرفه‌گرایی برای علوم اجتناب‌ناپذیر بوده است. مهم‌ترین عیب در این عملکرد نیز وابستگی زبان علم به زبان قومی / ملی است که باعث می‌شود افراد متعلق به هر صنف علمی، در درک زبان یکدیگر دچار مشکل شوند؛ این مشکلی است که همواره تحمل آن برای اهل دانش دشوار بوده و هزینه‌های گزافی را برای ترجمه متون مهم به آنان تحمیل کرده است، اما به هر روی، هزینه‌ای اجتناب‌ناپذیر است که همواره باید پرداخت شود.

Language games.^۵

در بازگشت به انگاره جهان‌بینی زبانی، باید گفت که بر اساس نظریه نوهومبولتی، جهان هر زبان با زبان دیگر متفاوت است و درون هر زبان ویژگی‌هایی مشترک حکومت دارد؛ اگر این انگاره هم درباره زبان‌های قومی/ ملی و هم زبان‌های علمی صادق شمرده شود، در آن صورت باید گفت آنجا که سخن از جهان علمی به خصوص در میان است، آن جهان به اندازه زبان‌های قومی/ ملی که عالمان استفاده می‌کنند، تنوع گونه‌ای خواهد داشت. این در حالی است که در بخش مربوط به مفاهیم حوزه همان علم، انتظار می‌رود که با وجود حاکمیت جهان‌بینی مربوط به زبان علمی، تأثیر تنوع زبان قومی/ ملی به حداقل خود رسد و بیشترین حد اشتراک میان دانشوران آن زبان احساس شود.

در این صورت، باید این موضوع را مطالعه کرد که دانش‌ها در کلیت خود، چه سازوکاری را به کار می‌گیرند تا بر تنوع زبان‌های قومی/ ملی غلبه کنند و بیشترین اشتراک در جهان‌بینی زبان علمی را پدید آورند. بدیهی است این خود موضوع دامنه‌داری است که این مقاله گنجایش پرداختن به آن را ندارد و موضوع مقاله حاضر دایرمدار آن نیست.

به هر روی، وارد کردن روابط بیناقومی زبان‌ها در روابط بینارشته‌ای زبان‌ها، مسئله را بسیار پیچیده خواهد کرد و از آنجا که هدف در این مقاله، الزامات زبان‌شناختی مطالعات میان‌رشته‌ای است، رابطه بین زبان‌های علمی با زبان‌های قومی/ ملی به مجال دیگر موکول می‌شود و بدون وارد کردن این رابطه در روابط بین رشته‌های علمی، مسئله زبان در روابط میان‌رشته‌ای به صورتی تقلیل‌گرا^۱ مطالعه خواهد شد. تا آنجا که به موضوع مقاله حاضر بازمی‌گردد، باید بر این تأکید شود که زبان‌های علمی توسعه‌ای تک بعدی دارد و گسترش آنها صرفاً، در حوزه معناشناسی است و در حوزه‌های دیگر، تابعی از زبان‌های قومی/ ملی است. بدین ترتیب، مقاله در ادامه، بر جنبه معناشناختی زبان متمرکز خواهد شد.

۳. جنبه‌های تعیینی و تاریخی زبان

موضوعی که در اینجا، با تعبیر جنبه‌های قراردادی و تاریخی زبان از آن یاد می‌شود، به اشکال مختلف در حوزه‌های مرتبط با زبان‌شناسی و حتی علوم کلاسیک به بحث نهاده شده است. تمایز قائل شدن میان وضع تعیینی و وضع تعیینی در دانش اصول فقه در سنت علوم اسلامی، از آن رو بود که فرق نهاده شود میان دال‌هایی که واضح مشخصی ندارد و قرارداد دلالتی آنها در طی زمان، به تدریج، شکل گرفته است، با دال‌هایی که توسط واضح مشخص در قالب تعریفی مشخص پدید آمده است (مثلاً حائری ۱۴۰۵: ۱۴؛ آخوند خراسانی ۱۴۰۹: ۹).

Reductionistic.^۱

گونه‌ای دیگر از توجه به این تفاوت را می‌توان در مبحث مربوط به گونه‌های دلالت در نشانه‌شناسی ساختاری، در چارچوب دو گونه دلالت قراردادی و انگيخته^۷ دنبال کرد که در آن، آن، دلالت انگيخته به نوعی، به دلالت تاریخی ارجاع دارد (مثلاً نک‌به: Martinet ۱۹۷۵: ۷۷).

سرانجام باید به تفاوتی اشاره کرد که زبان‌شناسان با تعبیر زبان صوری و زبان طبیعی^۸ میان دو نوع زبان نهاده‌اند؛ مقصود آنان از زبان صوری، زبانی است که در آن، دال‌ها در پیامد هر تعریف خودآگاه معنا می‌یابد و مقصود از زبان طبیعی، زبانی است که در آن دال‌ها رابطه خود با مدلول را در فرایندی تاریخی به دست آورده است (نک‌به: Hapcroft & Ullman ۱۹۷۹).

مهم‌ترین تفاوت میان این دو نوع زبان، ثبات و مطلق بودن معنا در زبان صوری، و سیالیت و نسبی بودن معنا در زبان طبیعی است. به عنوان نمونه، زبان‌هایی مانند زبان ریاضی یا زبان‌های برنامه‌نویسی رایانه در شمار زبان‌های صوری محسوب می‌شود، درحالی‌که زبان‌های قومی / ملی، مانند فارسی و انگلیسی، زبان‌هایی طبیعی است. آنچه در این تعاریف به عنوان زبان صوری و طبیعی شناخته شده است، به نوعی، به تقابل جنبه تعیینی و تاریخی زبان اشاره دارد.

در بازگشت به سخن از ویژگی زبان‌های علمی، باید گفت این زبان‌ها جز در علمی خاص مانند ریاضی، زبان‌هایی صوری نیست و بخش مهمی از دال‌های آنها در چارچوب تعامل با زبان‌های قومی / ملی شکل گرفته است. از سوی دیگر، در حوزه علوم، همیشه چنین اتفاق می‌افتد که مفاهیم جدیدی را دانشمندان می‌سازند و برای نهادینه کردن آنها در فضای علم مربوط، رابطه‌ای دال و مدلولی برای آنها تعریف می‌شود. بدین ترتیب، با وجود آنکه زبان‌های علمی در بخش عمده‌ای از ساختار خود، از معناداری تاریخی پیروی می‌کنند، اما در بخش‌هایی از این ساختار، نمونه‌هایی از دلالت‌های مبتنی بر تعریف و پیروی از معناداری تعیینی نیز دیده می‌شود.

انتقال میان دو زبان، در صورتی که هر دو زبان‌هایی با غلبه معناداری تعیینی باشند، صرفاً، در گرو آن است که رمزگان دو زبان در اختیار باشد. مثلاً، در زبان‌های برنامه‌نویسی، حتی ماشین به راحتی قادر است برنامه‌ای نوشته شده با زبان پاسکال را به برنامه‌ای با زبان C برگرداند، درحالی‌که هیچ نوع نسبی در میان نیست. انتقال میان دو زبان، که غالب بر هر دو معناداری تاریخی باشد، فقط در چارچوب یک ارتباط فرهنگی و بافت‌محور امکان‌پذیر است

Arbitraire vs. Motivé.^۷

Formal vs. Natural.^۸

و همواره نسبت و سیالیت در آن راه دارد. این ارتباط فرهنگی را با استفاده از الگوهایی می‌توان مطالعه کرد که در حوزه نشانه‌شناسی فرهنگی در میان است. دشوارترین نوع ارتباط، ارتباط میان‌زبانی با غلبه معناداری تاریخی با زبانی با غلبه معناداری تعیینی است؛ در صورتی که تاریخی مبدأ و تعیینی مقصد باشد، این انتقال فقط از طریق تاریخ‌زدایی و فرهنگ‌زدایی و با رویکردی تقلیل‌گرا امکان‌پذیر است. روزانه، بارها و بارها، ما با فرهنگ‌زدایی از مفاهیم روزمره خود، آنها را به مفاهیم انتزاعی ریاضی، مانند اعداد و اشکال هندسی، تبدیل و امکان محاسبه درباره آنها را فراهم می‌کنیم. آشکار است که امور طبیعی و روزمره تا زمانی که فرهنگ‌زدایی نشود و به مفاهیمی انتزاعی تبدیل نشود، امکان هیچ گونه محاسبه، یا به تعبیر دیگر، هیچ گونه پردازش در قالب زبان ریاضی با غلبه معناداری تعیینی بر روی آنها وجود نخواهد داشت. سوئه دیگر این انتقال، آنجاست که زبان مبدأ تعیینی و زبان مقصد تاریخی باشد. در این صورت نیز فرایند انتقال به آن آسانی که به ذهن می‌رسد، اتفاق نخواهد افتاد. از آنجا که تعاریف در زبان‌های تعیینی در پارادایمی مشخص معنا پیدا می‌کند و زمانی که به زبانی با غلبه معناداری تاریخی انتقال می‌یابد، آن پارادایم به همراه مفهوم جابجا شده انتقال نمی‌یابد، لازم است مفهوم تعیینی به نوعی در زبان مقصد بومی‌سازی شود و در شبکه معنایی آن زبان برای خود جایی بیابد، مانند آنچه در انتقال معنای دایره از زبانی با غلبه معناداری تعیینی همچون هندسه به زبان‌های تاریخی قومی / ملی مانند فارسی اتفاق افتاده است.

بدیهی است درکی که در فضای عرفی زبان فارسی از معنای دایره وجود دارد، مبتنی بر این تعریف ریاضی نیست: «سطحی احاطه شده با یک منحنی بسته که فاصله هر نقطه واقع بر آن، از مرکز سطح به یک اندازه باشد». در واقع، در درک عرفی از معنای دایره، در زبان‌هایی با غلبه معناداری تاریخی، معنای آن در ارجاع به سطح، منحنی، بسته بودن منحنی، نقطه‌های واقع بر روی منحنی، وجود یک مرکز، و فاصله هر نقطه از مرکز درک نمی‌شود.

ب. رابطه میان‌رشته‌ای و مسئله زبان

پیش‌نیازی مهم در مطالعه مسئله زبان در رابطه میان‌رشته‌ای، آگاهی بر انگیزه‌های برقراری ارتباط میان رشته‌ها و مقتضیات آن است. واقع آن است که ارتباط بین رشته‌ها، با انگیزه‌های مختلفی برقرار می‌شود و در هر یک از این انگیزه‌ها، اقتضائاتی وجود دارد. به نظر می‌رسد گونه‌شناسی^۹ از انواع مطالعه میان‌رشته‌ای بر پایه انگیزه‌ها، بتواند در معلوم کردن جایگاه زبان در این ارتباط مؤثر باشد.

به طور کلی، باید توجه داشت که در هر مطالعه میان‌رشته‌ای، که در آن دو رشته علمی درگیر باشد، این دو رشته می‌تواند به طور موازی در کنار هم قرار گیرد و ممکن است که

^۹Typology.

رابطه آنها به صورت طولی و در امتداد هم باشد. رابطه موازی همان است که در مطالعات تطبیقی دنبال می‌شود. گفتنی است که بخش مهمی از مطالعات میان‌رشته‌ای، آن دسته از مطالعات است که اصطلاحاً، مطالعات تطبیقی یا مقایسه‌ای^{۱۰} خوانده می‌شود. البته این بدان معنا نیست که الزاماً، هر مطالعه تطبیقی میان‌رشته‌ای است، بلکه بسیاری از این گونه مطالعات، مانند مباحث حقوق تطبیقی، زبان‌شناسی تطبیقی و امثال آن، مطالعاتی کاملاً درون‌رشته‌ای است.

در مطالعه تطبیقی میان‌رشته‌ای، بسان گونه‌های دیگر از مطالعه تطبیقی، هدف می‌تواند یکی از دو امر باشد: گاه دو موضوع از دو رشته، مقایسه می‌شود تا بتوان از آنها رابطه‌ای انتزاعی را استخراج کرد. در این نوع مطالعه، که آن را مطالعه تطبیقی متوازن می‌نامیم، اساساً، هدف استخراج مشترکات است. پژوهشگر در این نوع پژوهش، به دنبال یافتن پیوندها بین اموری است که پیش‌تر پیوند داده نشده است. این گونه از پژوهش به زبان مشترکی مسبوق نیست، اما می‌تواند ایجاد کننده ارتباطی زبانی بین دو رشته در حد همان حوزه پژوهش باشد.

در مطالعات تطبیقی نامتوازن، هدف از اجرای پژوهش آن است که دو موضوع از دو رشته، که در یک کلیت مشترک هستند، از نظر مقایسه، در اوضاعی باشند که یکی از دو موضوع در رشته خود توسعه یابد و دیگر موضوع در رشته خود، مغفول یا توسعه نیافته باشد. هدف از مطالعه تطبیقی نامتوازن، انتقال دادن دانش موجود درباره موضوع الف در رشته الف، به موضوع ناشناخته یا کم‌شناخته ب در رشته ب است. در این گونه از مطالعه، اساساً موضوع ب از آن حیث که در رشته ب توسعه نیافته است، مشتمل بر مجموعه‌ای از اصطلاحات و مفاهیم هم نیست و یکی از ثمرات مقایسه آن خواهد بود که این اصطلاحات به صورت وام‌گیری یا به صورت گرده‌برداری به زبان رشته ب منتقل شود.

در مجموع می‌توان گفت که در مطالعات تطبیقی - اعم از متوازن یا نامتوازن - مسئله زبان مسئله‌ای پیشینی در مطالعه نیست، اما نتیجه چنین مطالعاتی می‌تواند به ایجاد زبانی در سطحی انتزاعی‌تر (متوازن) یا به انتقال مجموعه‌ای از عناصر زبانی از رشته‌ای به رشته دیگر (نامتوازن) بینجامد.

در خصوص علوم که در رابطه‌ای طولی با یکدیگر قرار می‌گیرد، این رابطه گاه روشی و گاه داده‌ای است. مقصود از قرار گرفتن دو رشته در طول یکدیگر آن است که امری از رشته الف نسبت به رشته ب جنبه مقدمی داشته باشد. این امر مقدمی ممکن است یکی از روش‌های رشته الف باشد که در رشته ب از آن استفاده شده است و ممکن است یکی از داده‌ها و دستاوردهای رشته الف باشد که در رشته ب مبنا قرار گرفته و بدان استناد شده است.

Comparative studies.^{۱۰}

در ارتباط روشی میان دو رشته علمی، روش‌های توسعه یافته در رشته الف، به عنوان رشته خادم، در اختیار رشته ب، به عنوان رشته مخدوم، قرار می‌گیرد تا برای پردازش اطلاعات فراهم آمده در رشته ب، از این روش‌ها استفاده شود. از آنجا که روش‌ها از جنس قالب و شکل است و در این فرایند ارتباطی، محتوای رشته ب در قالب رشته الف ریخته می‌شود، پاسخی که به عنوان نتیجه به دست می‌آید، از جنس داده‌های رشته ب است. از آنجا که قالب‌های روشی بیرون از فضای زبان قرار دارد، در اینجا، ارتباط میان‌رشته‌ای در سطح زبان اتفاق نمی‌افتد؛ رشته ب کاری به زبان رشته الف ندارد و آنچه در حاصل فرایند به دست می‌آید نیز تماماً، در فضای زبان رشته ب است.

در ارتباط داده‌ای میان دو رشته علمی، داده‌های فراهم آمده در رشته الف، در اختیار رشته ب قرار می‌گیرد و با روش‌های رشته ب پردازش‌های بعدی درباره آنها انجام می‌گیرد. به عکس حالت قبلی، در اینجا، ارتباط بین دو رشته اصلاً، در سطح قالب‌ها نیست و تماماً، در سطح زبان قرار دارد. در واقع، داده‌های رشته الف که به زبان آن رشته بیان شده است، لازم است نخست به زبان رشته ب ترجمه شود تا بتواند در فرایند پردازش‌های آن رشته جذب و هضم بشود.

گونه پیچیده‌ای از ارتباط طولی میان دو رشته آن است که داده‌های رشته الف در اختیار رشته ب قرار گیرد تا با روش خاصی در فضای ب پردازش شود و سپس، حاصل آن پردازش بار دیگر در اختیار رشته الف قرار گیرد تا بتواند در فضای رشته مبدأ به گسترش خود ادامه دهد. در اینجا، با یک ارتباط داده‌ای دوگانه و ترجمه مکرر مواجه می‌شویم؛ یکبار باید داده‌های رشته الف به زبان رشته ب ترجمه شود، در فضای ب پردازش شود و سپس، نتیجه پردازش به زبان رشته الف ترجمه شود. بدیهی است ترجمه بازگشتی نمی‌تواند مستقل از ترجمه نخستین باشد و لازم است معادلیابی‌های ترجمه نخستین، در این ترجمه بازگشتی ملحوظ باشد.

ج. زبان‌شناسی، نشانه‌شناسی و روابط بین‌زبانی

۱. الگوهای پس از سوسور

از زمانی که زبان‌شناسی جدید به الگوی فردینان دو سوسور^{۱۱} در اوایل سده ۲۰ م پای به عرصه ظهور نهاد، مطالعه همزمانی^{۱۲} زبان در تقابل با مطالعه درزمانی مطرح شد. در این میان، برای مدتی این تلقی پدید آمد که سوق دادن زبان‌شناسی از مطالعه درزمانی، که نزد

^{۱۱}. Ferdinand de Saussure

^{۱۲}. Synchronic vs. Diachronic

زبان‌شناسان تاریخی - تطبیقی^{۱۳} در قرن ۱۹ م معمول بود، به مطالعه همزمانی با الگوی ساخت‌گرا^{۱۴}، که سوسور پیشنهاد می‌کرد، نجات از نوعی عقب‌افتادگی و گشوده شدن درهای پیشرفت به روی دانش زبان‌شناسی است.

با وجود آنکه در طی سده ۲۰ م، زبان‌شناسی ساخت‌گرا - همزمانی در کانون توجه عالمان این علم قرار گرفت و از پیشرفت‌های چشمگیری برخوردار شد، اما آنگاه که دایره سؤال از ساختار هر زبان فراتر می‌رفت و روابط بین دو یا چند زبان موضوع سؤال بود، زبان‌شناسی ساخت‌گرا الگوهای کارآمدی برای مطالعه نداشت. حتی در حوزه‌هایی همچون اندیشه، چامسکی^{۱۵} که با عبور از الگوهای ساخت‌گرای سوسوری، به نوعی پیشرفته‌تر از ساخت‌گرایی دست یافته بود و الگوهای جهانی و همگانی^{۱۶} فراتر از زبان‌های خاص را دنبال می‌کرد، روش‌های کارآمدی برای مطالعه تطبیقی زبان‌ها و کار در خصوص روابط بین‌زبانی پدید نیامده است. برخی از مکاتب زبان‌شناسی در سده ۲۰ م که توانستند در زمینه روابط بین‌زبانی توفیقی حاصل کنند، مانند مکتب نوهومبولتی در آلمان با شاخص وایسگر، بر ادامه‌دهندگان سنت زبان‌شناسی تاریخی - تطبیقی در انزوا بودند.

با نقدهای رخ داده در مکتب پراگ، با نظریه کاربرد^{۱۷} یلمسلو^{۱۸} در حلقه کپنهاگ و طرح محدود روابط در زمانی در مکتب زبان‌شناسی پاریس توسط آندره مارتینه (Martinet ۱۹۹۶)، به تدریج، باب اعتدال در خصوص افکار سوسور گشوده شد، اما محدود بودن این نقدها موجب می‌شد که اندیشه‌های یاد شده بیشتر در جهت اصلاح الگوهای سوسور در زبان‌شناسی همزمانی - ساخت‌گرا حرکت کند و روش‌های چشمگیری را در زمینه مطالعات بین‌زبانی پدید نیاورد.

در برخی حوزه‌های کاربردی زبان‌شناسی، مانند آموزش زبان دوم، و به خصوص مطالعات ترجمه و برخی حوزه‌های میان‌رشته‌ای یا مرتبط با زبان‌شناسی، مانند جامعه‌شناسی زبان و نشانه‌شناسی، می‌توان توجه به روابط بین‌زبانی را بازیافت. در این میان، یکی از الگوهای کارآمد، سپهر نشانه‌ای است که حتی در حوزه مطالعات ترجمه نیز بسیار تأثیرگذار و پیشرفت

^{۱۳}. Historical- Comparative linguistics

^{۱۴}. Structuralistic

^{۱۵}. Noam Chomsky

^{۱۶}. Universal

^{۱۷}. Usage

^{۱۸}. Louis Hjelmslev

آفرین بوده است (Torop ۱۹۹۵). فارغ از آن، باید به باززایی دانش زبان‌شناسی تاریخی اشاره کرد که از اواسط سده ۲۰ م، موجی نو در آن برخاسته و پیشرفتی درخور ملاحظه داشته است.

۲. سپهر نشانه‌ای و تبادل بین‌زبانی

اگر زبانی کلامی مانند زبان فارسی با الگوی سپهر نشانه‌ای^{۱۹} بررسی شود، رابطه آن با سایر زبان‌ها می‌تواند در قالب تقابل خود و دیگر^{۲۰} تعریف شود. اگر بحث را از باب نمونه، به واژگان زبان فارسی محدود کنیم، هر واژه‌ای که فارسی است، خودی و هر واژه‌ای که مربوط به زبانی جز آن، مانند عربی یا انگلیسی باشد، برای سپهر زبان فارسی بیگانه و «دیگری» است. اما اگر تصور شود که این تقابل خود و دیگری، رابطه‌ای مطلق و بسته است، در آن صورت، هیچ راهی برای توجیه تعامل‌ها و تبادلهای میان زبان فارسی با زبان‌های غیر آن وجود نخواهد داشت. این در حالی است که وجود چنین تبادلی مسلم است و ما می‌دانیم که بسیاری از واژه‌ها از زبان‌های دیگر وارد زبان فارسی شده است، و متقابلاً، زبان فارسی نیز واژه‌های بسیاری را به زبان‌های دیگر وام داده است. الگوی سپهر نشانه‌ای، الگویی است که در عین اصل قرار دادن رابطه خود و دیگری، برای توجیه رابطه‌ای که میان زبان فارسی با دیگر زبان‌ها وجود دارد، به فرایند تبادل و دروازه‌های ورود و خروج نیز توجه داشته است.

دقیقاً، شبیه آنچه درباره بسته بودن نسبی زبان‌ها و باز بودن فضاها برای جابجایی میان آنها درباره زبان‌های قومی/ ملی گفته شد، عیناً درباره زبان‌های علمی نیز صادق است. به این معنا که زبان علمی رشته روان‌شناسی، مجموعه‌ای از مفاهیم و اصطلاحات را برای خود درونی و خودی می‌شناسد، درحالی‌که اصطلاحات مربوط به علوم دیگر برای آن بی‌معناست و ما به ازایی ندارد. مثلاً روان‌شناسی اصطلاح برون‌گرایی^{۲۱} را برای این رشته خودی می‌شمارد، درحالی‌که اصطلاح تجرید^{۲۲} مربوط به حوزه فلسفه - هر چند که از حیث واقع با موضوعات مورد علاقه روان‌شناسی بی‌ارتباط نیست - برای زبان علمی روان‌شناسی بیگانه و نامفهوم است. آن کس که در فضای روان‌شناسی اصطلاح تجرید را به کار برد، گویی در گفتگو با ایرانیان از الفاظ چینی بهره گرفته است.

برای استفاده از الگوی سپهر نشانه‌ای در تبادل میان زبان‌های علمی، باید دو ویژگی مهم سپهر را بررسی کرد. نخست آنکه هر سپهر نشانه‌ای دارای یک درون و بیرون است و دیگر

^{۱۹}. Semiosphere

^{۲۰}. Ego vs. Alter

Extraversion.^{۲۱}

Abstraction.^{۲۲}

آنکه هر سپهر از منطقه‌ای مرکزی و منطقه‌ای پیرامونی تشکیل شده است که ویژگی‌های خودی در منطقه مرکزی قوی‌تر است و در منطقه پیرامونی از قوت کمتری برخوردار است. رابطه میان درون و بیرون سپهر را به اجمال می‌توان در مثالی دنبال کرد که برای روان‌شناسی و زبان آن مطرح شد، اما رابطه میان مرکز و پیرامون^{۳۳} قدری پیچیده‌تر است. منطقه پیرامونی منطقه‌ای است که می‌تواند دل‌مشغولی‌هایی متفاوت با منطقه مرکزی داشته باشد. تا آنجا که به رشته‌های علمی به عنوان سپهری نشانه‌ای مربوط می‌شود، این رشته‌ها تعریفی دارد که بیشتر درباره منطقه مرکزی آنها صادق است و اموری را موضوعات خاص خود می‌داند که بیشتر درباره منطقه مرکزی صدق می‌کند. این در حالی است که همان علوم در منطقه پیرامونی خود درگیر موضوعاتی می‌شود که از تعریف و حدود موضوعات مطرح در منطقه مرکزی دور شده و به آن چیزی نزدیک شده است به بیرون از سپهر مربوط می‌شود. به عنوان نمونه، علم حقوق، علمی است که طبق تعریفی سنتی «از قوانین موضوعه بحث می‌کند، ولو اینکه به طور استطراد از قوانین حقوق طبیعی هم بحث کند» (جعفری لنگرودی، بی‌تا: ۲۳۰). در همین تعریف منطقه‌ای مرکزی و منطقه‌ای پیرامونی برای حقوق تعیین شده است. این در حالی است که حقوق در مناطق پیرامونی خود، مانند جرم‌شناسی، به حوزه دانش‌های دیگر نیز نزدیک شده است.

بدیهی است وجود منطقه‌های پیرامونی اقتضا دارد که بخشی از زبان هر رشته، به مفاهیم مطرح در منطقه‌های پیرامونی اختصاص یابد و همین موجب می‌شود تا همچون همگن نبودن محتوایی در درون فضای هر سپهر، از حیث زبانی نیز نوعی ناهمگنی میان منطقه مرکزی و مناطق پیرامونی وجود داشته باشد. در واقع، در این مناطق پیرامونی، به همان اندازه که اموری در منطقه مرکزی بیگانه انگاشته می‌شود، امکان خودی بودن دارند، زبان متفاوتی هم نسبت به زبان منطقه مرکزی دیده می‌شود.

در نگاه بدوی به سپهر رشته‌های مختلف، به نظر می‌رسد انگیزه‌ای که علوم را به سوی مستقل شدن و تخصص‌گرایی پیش برده و به تقسیم روزافزای علوم منجر شده است، در تقابل با شکستن این مرزها و کوشش برای برقرار کردن ارتباط بین رشته‌هاست. آنان که در فعالیت‌های میان‌رشته‌ای وارد می‌شوند نیز افرادی سنت‌شکن و آشوب‌گرا نیستند که در تقابل با تخصص‌گرایی در علوم قرار گرفته باشند، بلکه مطالعات میان‌رشته‌ای به مثابه راهی برای توسعه دانش مطرح شده و هدف آن خدمت‌رسانی به حوزه‌های مختلف دانش برای تنفس و رشد بیشتر است. بدین ترتیب، حفظ استقلال و روابط درونی هر رشته، از سویی، و ایجاد ارتباط میان آن با دیگر رشته‌ها، از سوی دیگر، هر دو مطلوبیت دارد و این دو مطلوبیت در

Kernel vs. Periphery.^{۳۳}

تقابل با یکدیگر قرار گرفته است. این تقابل، به خصوص آنگاه که به حوزه مفاهیم و زبان ارتباط می‌یابد، بیشترین ناسازی را داراست.

اما الگوی سپهر نشانه‌ای برای مطالعه چنین وضعیت دوگانه‌ای، الگویی کارآمد است و کاملاً، برای توضیح همین گونه‌های ارتباط پدید آمده است. بر اساس الگوی سپهر نشانه‌ای، آن بخش از هر سپهر که گرایش به استقلال و حفظ فاصله‌ها دارد، منطقه مرکزی است، و آن بخش که آمادگی وارد شدن در تبادل با سپهرهای دیگر را دارد و به اندازه منطقه مرکزی نسبت به «دیگری» و «بیگانه» مقاومت نشان نمی‌دهد، مناطق پیرامونی است (Lotman ۱۹۸۴). بدین ترتیب، آنگاه که سخن از مطالعات میان‌رشته‌ای در بین است - اگر مطالعه از نوعی باشد که سپهرها نیاز به ارتباط زبانی داشته باشند - بیشترین بخش درگیر در چنین مطالعاتی، بخش‌های پیرامونی سپهرهای درگیر است.

بنابراین، باید در نظر گرفت که در تبادل میان سپهرهای مربوط به رشته‌های مختلف، مفاهیم به صورت ناگهانی انتقال نمی‌یابد و مفاهیم و اصطلاحات به ناگاه میان دو علم جابجا نمی‌شود. در این جابجایی‌ها، باید نوعی فرایند خودی‌شدگی اصطلاح - در صورت انتقال - یا همگرا شدگی اصطلاح - در صورت تعامل - رخ دهد. این فرایند حاصل تعاملی است که در گفتگویی میان مناطق پیرامونی دو رشته اتفاق می‌افتد و بعد، فرصت خودی‌شدگی و ورود به مناطق مرکزی را پیدا می‌کند. این رفتار در روابط میان‌رشته‌ای توجه نظریه‌پردازان را به خود جلب کرده و گاه با تعبیر چهارراه‌هایی^{۲۴} بین رشته‌های علمی یا «روابط مرزی» رشته‌ها از آن یاد و تحلیل شده است، بدون آنکه از الگوهای ساخت‌یافته‌ای مانند سپهر نشانه‌ای برای تحلیل استفاده شود (مثلاً: Maton et al. ۲۰۰۶; Frost et al. ۲۰۰۴).

به هر روی، گفتنی است مانند زبان‌ها و فرهنگ‌های قومی/ ملی، علوم و رشته‌های مختلف نیز در خصوص رفتار مناطق پیرامونی همسان نیست. برخی رشته‌ها دارای مناطق پیرامونی کارآمدی است که زمینه‌ای مناسب را برای مطالعات میان‌رشته‌ای فراهم می‌آورد. به عنوان نمونه، می‌توان به زبان‌شناسی اشاره کرد که از این حیث، رشته‌ای پرتحرک محسوب می‌شود و مناطق پیرامونی آن، امکان پیوند با رشته‌های گوناگون را - از روان‌شناسی گرفته تا فیزیک، و از جامعه‌شناسی گرفته تا دین‌پژوهی - فراهم آورده است. در مقابل، باید به رشته‌هایی اشاره کرد که نبود نگرش طیفی و ضعف مناطق پیرامونی، امکان فعال شدن آنها در روابط میان‌رشته‌ای را تا اندازه‌ای محدود کرده است. از آن جمله می‌توان به دانشی مانند منطق اشاره کرد که حضور آن در عرصه‌های میان‌رشته‌ای بسیار محدود و دشوار است. این حوزه‌های

دانشی را باید با برخی فرهنگ‌های قومی / ملی مقایسه کرد که به سبب ناتوان بودن مناطق پیرامونی، از تعامل با فرهنگ‌های دیگر پرهیز کرده و روی به انزوا نهاده‌اند.

د. زبان‌شناسی تاریخی و روابط بین‌زبانی

فرایند اصطلاح‌سازی در علوم، هیچ تفاوت بنیادی با فرایند واژه‌سازی در زبان‌های قومی / ملی ندارد، اما پس از ساخت، غالب، آن است که اصطلاحات علوم رابطه تاریخی ضعیف‌تری با خاستگاه واژگانی‌ای دارد که از آن برآمده است. این ضعیف‌تر بودن رابطه نیز از آنجاست که همواره، رویکرد تعریفی در زبان‌های علمی، رقیبی جدی برای رویکرد تاریخی و فرهنگی است و در مجموع، اثرگذاری تعریف در مقایسه با تاریخ، در زبان‌های علمی، بسیار بیش از زبان‌های قومی / ملی است. همین ویژگی موجب شده است تا در جابجایی میان زبان‌های علمی، کاربرد ریشه‌شناسی برای برقراری ارتباط بین اصطلاحات، بسیار محدودتر از زبان‌های قومی / ملی باشد که میزان ابتناء آنها بر تاریخ و فرهنگ بسیار جدی‌تر است.

مقصود از رویکرد تاریخی در تبادل، رجوع به الگوهای زبان‌شناسی تاریخی^{۲۵} است که در فرایند مطالعه خود در حوزه واژگان، بر محور ریشه‌شناسی و فرایند ساخت تکیه دارد. در عمل، الگوهای زبان‌شناسی تاریخی در راستای مطالعه زبان‌های قومی / ملی به خدمت گرفته شده و مباحث آن در همین حیطه بسط یافته است؛ اما در مقاله حاضر، سعی می‌شود تا نشان داده شود که آن الگوها می‌تواند در زمینه مطالعه زبان‌های علمی نیز مطرح باشد و از آن استفاده شود.

۱. خویشاوندی‌های زبانی

بخش مهمی از الگوهای زبان‌شناسی تاریخی بر خویشاوندی‌های زبانی مبتنی است. زبان‌شناسی تاریخی، که بیشتر هم خود را مصروف مطالعه در خصوص زبان‌های قومی / ملی کرده است، به عنوان بنیادی مهم در طرح مباحث خود، به تبارشناسی زبان‌ها پرداخته و خانواده‌های زبانی و روابط خویشاوندی بین زبان‌ها را مطالعه کرده است. طبقه‌بندی زبان‌های جهان در شمار محدودی از خانواده‌ها، و بعد، طبقه‌بندی هر خانواده به زیرخانواده‌ها، شاخه‌ها، زیرشاخه‌ها، و گروه‌ها، به نوعی به یاد آورنده طبقه‌بندی اقوام و طوایف در تبارشناسی انسانی است.

توجه به خویشاوندی‌های زبانی و طبقه‌بندی تبارشناختی زبان‌ها، می‌تواند در خصوص زبان‌های علمی نیز صادق باشد. رشته‌های مختلف علمی در طی تاریخ شکل‌گیری خود، مسیری را در زایش طی کرده است که از حیث تبار، می‌توان آنها را ردیابی کرد و فارغ از پدیده وام‌گیری و تماس‌های مقطعی میان رشته‌های علمی، آنچه بخش مهمی از ساختار

Historical linguistics.^{۲۵}

مفاهیم و زبان هر رشته علمی را رقم زده، خویشاوندی آن با علوم دیگر و خاستگاه تبارشناختی آن است. همان گونه که در مطالعات بین‌زبانی در خصوص زبان‌های قومی / ملی، زبان‌شناسان تاریخی این خویشاوندی را محور بحث خود نهاده‌اند و بر اساس آن روابط میان یکایک واژگان دو یا چند زبان خویشاوند را بررسی می‌کنند، چنین کاری در خصوص زبان‌های علمی نیز امکان‌پذیر است. همان گونه که هر زبان‌شناس تاریخی در مطالعه زبان‌های قومی / ملی، به دنبال مایه‌ای مشترک در نظیرهایی است که می‌توانند در زبان‌های خویشاوند به صورت‌های مختلف درآیند، و به دنبال قواعدی است که می‌توانند این مایه مشترک را به صورت‌های کنونی در زبان‌های خویشاوند دگرگون کنند، چنین مسیری در روابط بین رشته‌های علمی نیز می‌تواند دنبال شود. به عنوان نمونه، ما می‌توانیم شماری از علوم سنتی در جهان اسلام را به عنوان علومی متعلق به یک گروه خویشاوندی در نظر آوریم؛ علومی شامل علم قرائت، علم الحدیث، علم رجال، علم اخبار، و علم روایت شعر.

همه این رشته‌های علوم، از حیث تاریخی، بر پایه گفتمانی پدید آمده‌اند که به دنبال نقل مضبوط برخی از داده‌هایی است که هر یک به اعتباری دارای ارزش ویژه است. این رشته‌ها همه نسبت به واسطه‌های انتقال، نحوه انتقال از یک نسل به نسل دیگر، ابتناء نقل بر کتابت یا ارتباط شفاهی، میزان دقت واسطه‌ها، میزان راستگویی واسطه‌ها، و امثال آن حساسیت دارد. همین ویژگی‌های مشترک این رشته‌ها را به سوی مفاهیم و زبانی نسبتاً مشترک سوق داده است و می‌توان برخی اصطلاحات را به عنوان نظیر میان آنها بازشناخت.

از جمله، باید به اصطلاحاتی مانند ضبط، وثوق، کتابت، و امثال آن اشاره کرد که در تمامی این رشته‌ها به کار می‌رود و معنایی نه دقیقاً برابر، اما نزدیک به یکدیگر دارد. در مقایسه میان زبان‌های خویشاوند، توجه زبان‌شناس به تفاوت‌های ظریف^{۳۶} میان نظیرها^{۳۷} و قواعد دگرگونی است؛ اما در مقایسه میان زبان‌های غیرخویشاوند، توجه وی به تماس‌های تاریخی و وام‌گیری‌ها معطوف است.

در خصوص روابط خویشاوندی باید در نظر داشت که تبارشناسی علوم، اگر در بستر تکوین تاریخی نگریسته شود، می‌تواند چندبعدی باشد نه تک‌بعدی. هر حوزه از دانش، مانند نشانه‌شناسی، می‌تواند چند تبار باشد، از سویی با زبان‌شناسی، از سویی با نقد ادبی، و از سویی دیگر با منطق رابطه خویشاوندی داشته باشد. گاه برخی از والد‌های درگیر در شکل‌گیری یک علم و به تبع زبان آن ممکن است نه یک علم، که نوعی طرز فکر باشد و بدین ترتیب، شماری از علوم را از آن حیث که در آن والد و آن طرز فکر با یکدیگر مشترک

Nuances.^{۳۶}

Cognates.^{۳۷}

است، خویشاوند کنند. در این باره می‌توان ساخت‌گرایی را به عنوان یک مثال در تکوین علوم عصر جدید شاهد آورد. با وجود آنکه برخی علوم مانند انسان‌شناسی و زبان‌شناسی از حیثی به جز ساخت‌گرایی با یکدیگر مشترک نیستند، اما اشتراک آنان در ساخت‌گرایی - که البته به طیف وسیعی از مکاتب این دو علم و نه همه مکاتب مربوط می‌شود - تبار مشترک و زبانی مشترک را برای این دو علم فراهم آورده است. در اینجا، همانند تبارهای متداخل در انساب انسانی، تبارهای متداخل علوم می‌تواند برخی از علوم را در دو یا چند شبکه خویشاوندی وارد کند و مطالعه درباره زبان این علوم و روابط بین‌زبانی آنها نمی‌تواند فارغ از این تبار پیچیده، از دقت کافی برخوردار باشد.

افزون بر تبارهای متداخل، روابط عام و خاص هم بخش دیگری از تبارشناسی علوم را تشکیل می‌دهد. همانند آنچه در خصوص گویش‌های مختلف برای هر زبان قومی / ملی می‌شناسیم و پارادوکس یگانگی و چندگانگی که میان هر زبان با گویش‌های مختلف آن وجود دارد، در حوزه زبان‌های علمی نیز می‌توان گویش‌های خاص را از هم بازشناخت که می‌تواند به حیطه‌ای خاص از آن علم یا به مکتبی خاص مربوط بوده باشد. از جمله گویش‌ها در زبان علمی، که به حیطه‌ای خاص از یک علم مربوط باشد، باید به زبان رایج در حقوق جزایی اشاره کرد که در مقایسه با زبان عمومی حقوق، همان پارادوکس یگانگی و چندگانگی را از خود نشان می‌دهد. برای گویش‌های مربوط به مکتب خاص هم می‌توان گویش فرویدی در علم روان‌شناسی یا گویش مکتب پاریس در علم نشانه‌شناسی را شاهد آورد. اصطلاحاتی مانند عقده اودیپ، عقده الکتر و منش دهانی، ناظر به مفاهیمی برخاسته از مکتب فروید در روان‌شناسی است (Ross ۱۹۹۲)؛ چنانکه اصطلاحاتی مانند گفته‌پردازی^{۲۸} و الگوی کنشی^{۲۹} ناظر به مفاهیمی برخاسته از مکتب نشانه‌شناسی پاریس است (Greimas ۱۹۸۶). این سخن نافی آن نیست که برخی عناصر مربوط به گویش‌های علمی، در فضای آن علم و حتی فراتر از فضای آن علم گسترشی پسینی یافته باشد.

به هر روی، اگر بنا باشد روابط بین‌زبانی در حیطه علوم بر اساس خویشاوندهای تبارشناختی مطالعه شود، باید تبارشناسی علوم بیش از آن چیزی بسط داده شود که تا کنون بدان توجه شده است. همچنین باید به این نکته توجه داشت که تبارشناسی‌ای که برای چنین گونه‌ای از مطالعه نیاز است، آن گونه از تبارشناسی است که به تاریخ و بافت شکل‌گیری علوم ناظر باشد، نه تبارشناسی متکی بر روابط فلسفی که داوری آن درباره خویشاوندی‌ها، متکی بر تحلیل فلسفی موضوعات علوم و نه بر تاریخ شکل‌گیری آنهاست.

Enonciation.^{۲۸}

Modèle actantiel.^{۲۹}

۱. گونه‌شناسی زبانی

مطالعه گونه‌شناختی^{۳۰}، در عرض مطالعه تبارشناختی، در واقع، یکی از دو قسم اصلی مطالعات تطبیقی است که هم در زبان‌شناسی تاریخی و هم در حوزه‌های دیگر کاربرد دارد. رویکرد گونه‌شناختی به زبان، که به طور شاخص در دهه ۵۰ با آثار کسانی همچون جوزف گرینبرگ^{۳۱} آغاز شد و در مکاتبی محدود در امریکا، آلمان، و روسیه توسعه یافت، در دهه ۸۰ با موج گسترده‌تری روی به فراگیر شدن آورد (Altmann et al. ۱۹۵۷); Greenberg ۱۹۷۳ (Serebrennikov); (al. ۱۹۷۳): در سه دهه اخیر، رویکرد گونه‌شناختی، یکی از رویکردهای مهم در مطالعات زبان‌شناسی و به خصوص در معناشناسی تطبیقی است. این رویکرد با آزاد کردن خود از غلبه رویکرد تبارشناختی در مطالعات بین‌زبانی، راهی برای مقایسه میان زبان‌ها بر اساس صورت‌بندی ساخت معانی گشوده است، زبان‌هایی که پیش‌تر هرگز گمان نمی‌رفت جایی برای مقایسه داشته باشند (Enfield et al. ۲۰۰۶)

آنچه در مطالعه گونه‌شناختی در معناشناسی تطبیقی دنبال می‌شود، مطالعه صورت‌بندی^{۳۲}های مشترکی است که در زبان‌های مختلف دنیا، نه به اعتبار خویشاوندی زبانی، بلکه به اعتبار مشابهت در طرز فکر نسبت به چیزی، رخ داده است. مطالعه مقایسه‌ای صورت‌بندی، ساخت معناگونه‌ای از کاوش زبان‌شناختی تاریخی است که فارغ از روابط خویشاوندی میان زبان‌ها، امکان مطالعات تطبیقی میان زبان‌ها را فراهم می‌آورد.

Typological.^{۳۰}

Joseph H. Greenberg.^{۳۱}

Formula.^{۳۲}

با تکیه بر گونه‌شناسی زبانی، می‌توان معانی هم‌طیف گزیده شده از زبان‌های مختلف - بدون ارتباط تبارشناختی - را بر پایه آن چیزی تحلیل کرد که در زبان‌شناسی تاریخی به عنوان الگوهای «تغییر معناشناختی»^{۳۳} معرفی می‌شود، سپس فرایند ساخت آنها را هم از حیث مؤلفه‌های^{۳۴} درگیر در ساخت و هم از حیث صورت‌بندی به کار گرفته شده در ساخت مقایسه کرد و سپس به همسانی‌ها و ناهمسانی در فرایند ساخت دست یافت. این روش مطالعه چنین امکانی را فراهم می‌کند که با تکیه بر طیف معانی برگزیده، نوعی از ارتباط میان زبان‌ها کشف شود که الزاماً، نه حاصل تماسی تاریخی، که اغلب حاصل همسانی در طرز فکر نسبت به انگاره‌های موضوع بحث است. چنین صورت‌بندی‌های مشترک نه تنها در فضای زبان‌های علمی نیز بسیار یافت می‌شود، بلکه دقیقاً، در حوزه‌هایی از زبان‌های علمی می‌توان بیشترین اشتراکات گونه‌شناختی را یافت که به دلیلی دیگر، به این نتیجه رسیده‌ایم که آن علوم را در ارتباطی میان‌رشته‌ای قرار دهیم. به عنوان نمونه‌ای از این رابطه می‌توان به موضوع مطلق و مقید در علم اصول فقه و نشاننداری در علم معناشناسی اشاره کرد.

در علم اصول فقه، هر گاه دو تعبیر به گونه‌ای در تقابل با یکدیگر قرار گیرند که یکی از آنها تحدید کنندهٔ مصادیق دیگری باشد، یا به تعبیری دیگر، مصادیق یکی از آنها اعم مطلق و دیگری اخص مطلق باشد، در آن صورت، تعبیری که مصادیق آن اخص مطلق است «مقید» و آن دیگر «مطلق» (یعنی فاقد قید) خوانده می‌شود. آن وجه ممیز معنایی که در معنای مقید وجود دارد و مصادیق آن را نسبت به مطلق، خصوص بخشیده است، «قید» خوانده می‌شود (سیدمرتضی ۱۳۴۸: ۱/ ۲۷۵؛ ابواسحاق شیرازی ۱۴۰۶: ۱۳۲).

در فضای معناشناسی، هر گاه در میان دو واژه مرتبط، یکی از آنها برای پرسش و گفتگو دربارهٔ مفهوم هر دو واژه به کار رود، یا به تعبیر دیگر، هر گاه یکی از دو واژه بر مصادیق دیگری صدق کند، اما عکس آن تحقق نیابد، واژهٔ صادق برای مصادیق هر دو واژه بی‌نشان، و واژه‌ای که فقط بر مصادیق خود صدق می‌کند، واژهٔ نشاندار^{۳۵} خواهد بود. آن وجه تمایز معنایی که دو واژه را از هم متمایز کرده است نیز نشان نامیده می‌شود که نزد برخی معناشناسان همچون کتز^{۳۶}، به عنوان همان مؤلفهٔ معنایی^{۳۷} شناخته شد. مفهوم نشاننداری و

Semantic change.^{۳۳}

Component.^{۳۴}

Marked vs. Unmarked.^{۳۵}

J.J. Katz.^{۳۶}

Semantic component.^{۳۷}

مفاهیم وابسته آن از واج‌شناسی مکتب پراگ و بحث عالمانی همچون تروبتسکوی در خصوص توزیع واج‌ها و روابط تقابلی بین آنها شکل گرفت، از مکتب کپنهاک برای وارد شدن در حوزه مطالعه معنا آماده شد و توسط کسانی همچون پالمر به عنوان اصطلاحی کلیدی در معناشناسی تثبیت شد (نک‌به: Palmer ۱۹۸۱؛ صفوی ۱۳۷۹: ۱۲۱ - ۱۲۵).

همان گونه که مشاهده می‌شود، با وجود اینکه دانش سنتی اصول فقه و دانش نوین معناشناسی دارای رابطه‌ای تبارشناختی با یکدیگر نیستند، ولی از نگاه گونه‌شناسی زبانی، مسیری را که هر دو آنها برای تبیین مفهوم نشاننداری و ساخت اصطلاحات مربوط به آن طی کرده است، مسیری همسان است و صورت‌بندی‌های ساخت بسیار به هم نزدیک است. در مثال یاد شده، قید و نشان هر دو امری وجودی است (و نه سلبی) که در ساخت معنای تقابلی بر محور «وجود#عدم» مداخله کرده، دو معنا را بر مبنای وجود آن امر وجودی (یعنی مقید) و نبود آن امر وجودی (مطلق) پدید آورده است. البته برخی تفاوت‌های جزئی در این میان دیده می‌شود؛ به عنوان نمونه، در اشاره به آن مفهوم که ناظر به نبود قید/نشان است، در اصول فقه، تعبیر «اطلاق» به کار گرفته شده که خود مفهومی ساخت‌یافته در فضای علوم اسلامی است و ریشه در «آزاد کردن» و «رها کردن» دارد. بدین معنا، صورت‌بندی معنای «مطلق» بر این مبنا استوار است که در اینجا نیز انتظار تحقق قید به صورت بدوی وجود دارد، اما مفهوم مطلق از آن قید «آزاد شده» است. به تعبیر دیگر، سلب قید نه با افزودن یک حرف نفی به آغاز آن، بلکه با تحویل آن به معنای آزادسازی بیان شده است. در دانش معناشناسی، نبود نشان صرفاً، با افزودن یک حرف نفی به آغاز نشان و با صورت‌بندی منطقی «بی‌نشانی» ساخته شده است. تفاوت دیگر، تفاوت در ماده ورودی به صورت‌بندی است که در اصول فقه «قید» و در معناشناسی «نشان» است. به هر روی، اگر رابطه‌ای میان‌رشته خواهد بین اصول فقه و معناشناسی نوین برقرار شود و به نحوی درگیر اصطلاحات نشاننداری و تقیید شود، باید به وجوه اشتراک و وجوه افتراق در ساخت این معناها در الگوهای صورت‌بندی و نسبت گونه‌شناختی دو زبان اصول فقه و معناشناسی توجه کرد.

۳. تماس‌های زبانی

فارغ از ارتباط‌های تبارشناختی یا گونه‌شناختی، گاه ارتباط بین زبان‌ها از مقوله تماس زبان‌شناختی^{۳۸} است. دو زبان به سبب قرار گرفتن در مجاورت یکدیگر - اعم از مجاورت جغرافیایی یا مجاورت مجازی - درگیر تعامل‌هایی می‌شود که بخش مهمی از آن در قالب مبادلات مفهومی و واژه‌ای خود می‌نماید. این گونه تبادل‌ها، اگرچه بیشتر در حیطه زبان‌های قومی/ملی بررسی شده است، به همان اندازه می‌تواند در حیطه زبان‌های علمی نیز معنادار

^{۳۸}. Linguistic contact

باشد. در این بخش از مقاله، چند گونه مهم از این تبادلهای زبانی بررسی شده است، اگرچه بنا بر استقصا نبوده و حالات دیگری نیز برای تبادل متصور است. از آنجا که بحث ما در خصوص زبانهای علمی و نه قومی/ ملی است، و از آنجا که می‌دانیم زبانهای علمی در تحقق بیرونی خود در قالب زبانهای قومی/ ملی مختلف تجلی و بروز می‌یابد و هر زبان علمی ممکن است در قالب زبانهای متعدد قومی/ ملی تحقق داشته باشد، باید دقت داشت که به هنگام سخن از پدیده‌هایی مانند وام‌گیری در فرایند تماس بین‌زبانی، سخن از آن نیست که مثلاً، روان‌شناسان فارسی‌زبان از روان‌شناسان انگلیسی‌زبان واژه‌ای را اخذ کنند، بلکه سخن از آن است که فارغ از اینکه هر زبان علمی از چه زبانهای قومی/ ملی استفاده می‌کند، مثلاً روان‌شناسان چه مفاهیمی را از فیلسوفان یا جامعه‌شناسان وام گرفته‌اند. سخن درباره مفاهیمی است که در فضای علم فلسفه یا جامعه‌شناسی شکل گرفته، بسط یافته و اکنون زمینه وام‌گیری و استفاده از آن در فضای علم روان‌شناسی فراهم آمده است؛ بدون توجه به اینکه متون این علوم به چه زبانهای قومی/ ملی مانند فارسی یا انگلیسی نوشته شده است.

شایع‌ترین نتیجه تماس، در میان گونه‌های تبادل بین‌زبانی، پدیده وام‌گیری^{۳۹} است. در خصوص زبانهای قومی/ ملی، هر زبان دربردارنده انبوهی از واژگان است که در تماس با زبانهای دیگر، از آنها وام گرفته است. ویژگی وام‌گیری در آن است که ساخت اصلی عنصر وام گرفته شده در زبان مقصد تا حد امکان حفظ می‌شود و با تصرفاتی محدود، به دامنه واژگان زبان مقصد افزوده می‌شود. وام‌گیری، به ویژه در مواقعی انجام می‌گیرد که زبان مبدأ در طیفی از مفاهیم، از پیشینه‌ای وسیع‌تر و از بسط پیشرفته‌تری برخوردار است، اما گاه نیز وام‌گیری از آن روست که برخی عوامل فرازبانی، مانند ارزش‌دهی‌های مثبت و منفی به عنصر بیگانه در کاربردهای زبانی تأثیرگذار است (نکته: Trask & Campbell ۱۹۹۸: ۵۹ ff). (۱۹۹۶: ۱۷ ff)

در رابطه بین زبانهای علمی نیز پدیده وام‌گیری امری رایج است و هر دو گونه یاد شده از وام‌گیری دیده می‌شود. همانند زبانهای قومی/ ملی، در زبانهای علمی نیز گسترده‌ترین حجم از وام‌گیری‌ها به نمونه‌هایی مربوط است که علم مبدأ در طیفی از مفاهیم وسیع‌تر و از بسط پیشرفته‌تری نسبت به علم مقصد برخوردار است؛ در چنین مواقعی، علم مقصد به دنبال آن است تا با وام‌گیری از علم مبدأ، دامنه مفاهیم و سطح زبان خود را ارتقا بخشد.

از جمله مثال‌هایی که می‌توان برای وام‌گیری ذکر کرد، استفاده‌هایی است که در طی چند دهه اخیر، در حوزه دانش فقه برای گسترش مفاهیم از دانش حقوق صورت گرفته است؛ این

^{۳۹}. Borrowing

استفاده‌ها به خصوص در حیطه‌هایی انجام شده که علم فقه به دلایل تاریخی، کمتر امکان توسعه در آن را یافته بوده است. از آن جمله می‌توان به مفاهیم علم حقوق در حوزه حقوق عمومی اشاره کرد که در حدی وسیع، فقیهان از آن استفاده کرده‌اند. فارغ از وام‌گیری، که نمونه‌های بسیار دارد، می‌توان به پدیده‌هایی در تبادل بین‌زبانی اشاره کرد که از جهتی، وام‌گیری است و از جهت دیگر، در آن خلاقیت و تصرف دیده می‌شود. از جمله این نمونه‌ها باید به پدیده گرت‌برداری^{۴۰} اشاره کرد. گرت‌برداری در زبان‌های قومی / ملی بدان معناست که در انتقال هر مفهوم از زبان مبدأ به زبان مقصد، مؤلفه‌های زبان مبدأ به زبان مقصد انتقال می‌یابد، ولی الفاظ آنها در این فرایند ترجمه می‌شود. از آن جمله در زبان‌های قومی / ملی می‌توان انتقال واژه archetype از انگلیسی به واژه «کهن‌الگو» در فارسی را یاد کرد که در آن، واژه archetype نخست به دو مؤلفه arche و type تجزیه شده، واژه اول با «کهن» و واژه دوم با «الگو» معادل‌سازی شده، سپس فرض بر آن گرفته شده است که ترکیب این دو واژه فارسی - یعنی کهن‌الگو - می‌تواند معادل مناسبی برای مفهوم مرکب archetype باشد. اما این انتقال با وجود آنکه مربوط به اصطلاحی برخاسته از روان‌شناسی یونگ است (Jung ۱۹۶۸)، نمونه‌ای برای گرت‌برداری در زبان قومی / ملی و نه زبان علمی است.

آن اندازه که به روابط بین‌زبانی در میان زبان‌های علمی بازمی‌گردد، گرت‌برداری به آنجا مربوط است که زبان علمی مقصد، ترکیب مد نظر از زبان علمی مبدأ را به مؤلفه‌هایی واسازی می‌کند، سپس آن مؤلفه‌ها را در نظام اصطلاحات خود معادل‌یابی می‌کند و سپس، مفهوم مرکبی را بر اساس این انتقال در زبان مقصد می‌سازد. به عنوان نمونه، عالمان حدیث اصطلاح «اسباب النزول» را از علوم قرآنی اخذ کرده، آن را به دو مؤلفه «اسباب» و «نزول» تقسیم کرده، به این نکته توجه کرده‌اند که نزول فقط اختصاص به آیات قرآنی دارد و نمی‌تواند درباره یک حدیث به کار برده شود، اما امکان کاربرد اسباب درباره علل گفته شدن یک حدیث هم وجود دارد. بر این پایه، عالمان حدیث اصطلاح «اسباب ورود» را از «اسباب نزول» علوم قرآنی گرت‌برداری کرده‌اند (سیوطی ۱۴۱۶؛ حلمی اسعد ۱۴۲۲).

دیگر پدیده در تبادل بین‌زبانی که فقط از جهتی وام‌گیری است، به استعاره^{۴۱} گرفتن مفاهیم است. به عنوان نمونه، نشانه‌شناسان با استفاده از مفهوم مربع در هندسه، مفهوم مربع نشانه‌شناختی^{۴۲} را به وجود آورده‌اند. در مربع نشانه‌شناختی، ویژگی‌های ظاهری مربع وجود دارد و حتی قطرهای مربع دیده می‌شود، اما بر خلاف مربع هندسی، ارزش معنایی چهار گوشه

^{۴۰} Calque.

^{۴۱} Metaphor.

^{۴۲} Carré sémiotique.

مربع، ارزشی برابر نیست، ضلع‌ها دارای ارزش معنایی برابر نیست و از همه مهم‌تر، قطرهای مربع بر خلاف قطرهای هندسی، دارای ارزش برداری^{۴۳} است. در کاربرد زبان مقصد، یعنی نشانه‌شناسی، مربع تنها گونه‌ای استعاری از مربع زبان مبدأ، یعنی هندسه است. کاربرد ایزوتوپی^{۴۴} در حوزه معنانشناسی به عنوان استعاره‌ای از ایزوتوپی در فیزیک از همین دست است (Greimas ۱۹۸۶: ۷۰).

به عنوان مثالی دیگر، باید به نمونه‌های متعددی از اصطلاحات فقهی اشاره کرد که در علم حقوق نیز کاربرد یافته است، اما کاربرد آنها فقط ناظر به برداشتی استعاری از آن مفاهیم است، از آن رو که آن مفاهیم در اصل فقهی خود، بر مبنای شارع بودن خداوند نهاده شده است و قوانین حقوق موضوعه، وضع قانون را به قانونگذار انسانی بازگردانیده است.

گونه دیگر از ساخت معنا در اثر تماس، واگیری^{۴۵} است. واگیری در زبان‌شناسی تاریخی، به معنای آن است که هر واژه در روابط بین‌زبانی در تماس با واژه‌ای قرار گیرد و به سبب مشابهت‌هایی که در بین است، طیفی از معنای واژه الف به واژه ب منتقل شود. به عنوان مثالی از زبان‌های قومی / ملی، باید به واژه «رای» در فارسی میانه اشاره کرد که در طی سده‌های متقدم هجری، به سبب تماس‌های بین‌زبانی میان فارسی و عربی، این واژه فارسی در تماس با واژه عربی «رأی» قرار گرفته و بخشی از معنای رأی عربی به معنای رای فارسی سرایت کرده است.

در حیطه زبان‌های علمی نیز می‌توان به معنای اراده در فلسفه اشاره کرد که به سبب تماس‌هایی که میان فلسفه و اصول فقه امامی در سده‌های اخیر وجود داشته، به خصوص در این دوره از اصول فقه امامی، معنای آن به اراده در زبان اصول فقه سرایت کرده و موجب تغییری در معنای اراده اصولی شده است. گسترش مباحث مربوط به طلب و اراده در حوزه دانش اصول محصول همین دگرگرفتمی درباره معنای اراده است (آخوند خراسانی ۱۴۰۹: ۶۴؛ عراقی ۱۴۱۴: ۱ / ۲۰۹).

نتیجه‌گیری

با اشاره به آنچه درباره تجویزی نبودن دانش زبان‌شناسی در مقدمه گفته شد، باید گفت که در تنظیم روابط بین رشته‌های مختلف علمی، زبان اثری بسیار کلیدی دارد، از آن روی که ابزار اندیشیدن و نه فقط انتقال است. توجه به برخی ویژگی‌های زبان علمی، مانند تفاوت نهادن

Vectorial.^{۴۳}

Isotopy.^{۴۴}

Contamination.^{۴۵}

میان جنبه‌های تعیینی و تاریخی، در تنظیم این روابط بسیار حساس و تعیین کننده است و تعیینی انگاشتن مفاهیم تاریخی، یا عکس آن می‌تواند نتایج مخربی را در روابط میان‌رشته‌ای داشته باشد. بدین ترتیب، لازم است دانش ما در خصوص جنبه‌های تعیینی و تاریخی زبان‌های مختلف علمی گسترش یابد و تدوین دانایی در این خصوص می‌تواند تضمین کننده رابطه‌ای ثمربخش و پیشرو میان رشته‌های علمی باشد.

در خصوص نظریه سپهر نشانه‌ای و استفاده از آن در پژوهش درباره روابط میان‌رشته‌ای، باید این الگو درباره رشته‌های مختلف علمی پیاده‌سازی شود؛ علوم مختلف با این الگوی تحلیل ارزیابی شود و از حیث سازوکار روابط درون‌سپهری - یا رابطه مرکز و پیرامون - و روابط برون‌سپهری، از حیث منطقه‌بندی‌های موجود در بخش پیرامونی سپهرها و ویژگی‌های منطقه مرکزی و مناطق مختلف پیرامونی، و استعداد این مناطق پیرامونی در ساماندهی تبادل‌های بین رشته‌ای دانایی مدونی به دست آید.

گسترش دامنه مفاهیم در زبان‌های علمی با روش‌های موضوع بحث در زبان‌شناسی تاریخی نیز می‌تواند در مطالعه روابط میان‌رشته‌ای بسیار اثرگذار باشد. نگران‌کننده‌ترین حالت در خصوص چنین روابطی آن است که منشأ اصطلاحات وارد شده در علوم، به درستی شناخته نشود و با اصطلاحاتی دیگر خلط شود، یا معادل انگاشته شود. برخی مطالعات زیربنایی مانند دست یافتن به یک تبارشناسی زبانی از زبان‌های علمی، و برخی مطالعات نمونه‌ای در زمینه روابط تبارشناختی، گونه‌شناختی، و تماسی بین زبان‌ها می‌تواند بسیاری از سوء تفاهم‌های ناشی از کاربرد نابجای اصطلاحات یا معادل‌انگاری‌های نادرست را برطرف کند و سلامت و ثمربخشی بیشتر را برای مطالعات میان‌رشته‌ای تضمین کند.

منابع

۱. آخوند خراسانی، محمد کاظم. (۱۴۰۹ق). *کفایه الاصول*. قم: مؤسسه آل‌البیت (ع).
۲. ابواسحاق شیرازی، ابراهیم. (۱۴۰۶ق). *اللمع فی اصول الفقه*. بیروت:
۳. جعفری لنگرودی، محمدجعفر. (۱۳۷۰). *تاریخ حقوق ایران*. تهران: کانون معرفت.
۴. حائری، محمدحسین. (۱۴۰۴ق). *الفصول العرویه*. قم: دار احیاء العلوم الاسلامیه.
۵. حلمی، اسعد و طارق اسعد. (۱۴۲۲ق). *علم اسباب ورود الحدیث*. بیروت: دار ابن حزم.
۶. سید مرتضی، علی. (۱۳۴۸). *الدریعه*. به کوشش ابوالقاسم گرجی. تهران: دانشگاه تهران.
۷. سیوطی، جلال‌الدین. (۱۴۱۶ق). *اللمع فی اسباب ورود الحدیث*. بیروت: دار الفکر.

۸. صفوی، کورش. (۱۳۷۹). *درآمدی بر معناشناسی*. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و هنر اسلامی.
۹. عراقی، آقا ضیاء. (۱۴۱۴ق). *مقالات الاصول*. به کوشش محسن عراقی و منذر حکیم. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
- . *Allgemeine Sprachtypologie: Prinzipien und Messverfahren*. München: Fink. (Altmann, Gabriel & Werner Lehfeldt. ۱۹۷۳)
- . *Historical Linguistics: An Introduction*. Edinburgh: Edinburgh University. (Campbell, Lyle. ۱۹۹۸)
- . *Language and Thought*. New Jersey: Prentice Hall. (Carroll, J.B. ۱۹۶۴)
- . *Cross-Linguistic Categorisation of the Body: Introduction*. *Language Sciences*. No. ۲۸, pp. ۲-۳. (Enfield, Nick, Asifa Majid & Miriam van Staden. ۲۰۰۶)
- Frost, Susan H., Paul M. Jean, Daniel Teodorescu & Amy B. Brown. –
 . “*Research at the Crossroads: How Intellectual Initiatives across Disciplines Evolve*” (۲۰۰۴)
 Review of Higher Education, No. ۲۷ (۴), summer.
- . “*The Nature and Uses of Linguistic typologies*”, *International Journal of American Linguistics*, No. ۲۳. (Greenberg, Joseph H. ۱۹۵۷)
- , *Sémantique structurale : Recherche de méthode*, Paris : PUF. (Greimas, A.J. ۱۹۸۶)
- . *Introduction to Automata Theory, Languages and Computation* Reading, MA: Addison-Wesley. (Hapcroft, J.E. & J.D. Ullman. ۱۹۷۹)
- . *Der Mensch un seine Symbole*. Zürich: Ex-Libris. (Jung, Karl Gustav. ۱۹۶۸)
- . *O semiosfere, in Töid märgisüsteemide alalt/Trudy po znakovym sistemam*, vol. ۱۷, Tartu: Tartu University. (Lotman, Yuri. ۱۹۸۴)
- . *Elément de linguistique générale*, Paris : Armand Colin. (Martinet, André. ۱۹۹۶)

- . *Clefs pour la sémiologie*. Paris : Seghers. 1970 (Martinet, Jeanne. – Maton, Kenneth I., Douglas D. Perkins & Susan Saegert. – *at the Crossroads: Prospects for Community Psychology* 2007 (Interdisciplinary Research, *American Journal of Community Psychology*, No. 38 (1–2), September.
- . *Semantics: A New Outline*, Cambridge: 1981 (Palmer, Frank R. – Cambridge University.
- . *Personality: Theories and Processes*, New 1992 (Ross, Alan O. – York: Harpercollins.
- . *Общее языкознание: Методы лингвистических исследований*, Moscow: Nauka. 1973 (Serebrennikov, B.A. (ed.)–
- . “*Integrative Thinking. Synthesis and Creativity*” (Still, David J. – *in Interdisciplinary Studies*”. *Journal of General Education*, No. 40 (2).
- . *Тотальный перевод*, Tartu: Tartu University. 1990 (Torop, Peeter. – *. Historical Linguistics*. London: Arnold. 1996 (Trask, R.L. –
- . *Muttersprache und Geistesbildung*. 1929 (Weisgerber. L. – Göttingen: Vandenhoeck & Ruprecht.
- . *Die Geistige Seite der Sprache und ihre* 1971 (Weisgerber, Leo. – Düsseldorf: Schwann Verlag. *Erforschung*
- . *Philosophical Investigations*. Oxford: 1967 (Wittgenstein, L. – Blackwell

